

حباب خانه به دوش

(طرحی نو در طبقه‌بندی عناصر مضمون‌ساز دیوان صائب)

غلامرضا حیدری

دانشجوی دکتری دانشگاه پیام نور - مرکز تهران

چکیده

صائب با هنر بی‌نظیر خویش، پیکره شعر را با تار و پود مضمون و ایهام و تشبیه و استعاره و مراعات‌النظیر چنان درهم می‌بافد و می‌تند که هوش هر خواننده‌ای را از سر می‌برد، چنان‌که بی‌اختیار به ایجاز و اعجاز کلامی و مضمون‌پردازی شاعر اقرار می‌کند. در ذهن صائب، همه‌چیز و همه حالات و همه موجودات، دست‌مایه مضمون‌آفرینی است. او بر این باور است که هر آنچه دیده و شنیده، مضمون تراشیده و آن را در هاله و طیفی از مضامین گوناگون و بکر و نامکرر بازسازی و بازپروری کرده و به خواننده خود ارائه داده است.

اشعار و ابیات صائب تنها در حیطه جفت‌های گردان سرگردان نیست، بلکه در دامنه و افقی وسیع پا از مرز دوتا بودن بیرون می‌نهد و تا افق پنج و شش عنصری هم پیش می‌رود. هدف در این مقاله، ارائه یک الگوی منظم و مرتب و منسجم و جامع، در مجموعه اشعار صائب به عنوان شاعر تمام‌عیار سبک هندی و نمونه بارز و شناخته‌شده مضمون‌آفرینی است تا با سرمشق قراردادن این الگو، بتوان یک طرح و معیار کاملاً علمی برای طبقه‌بندی عناصر مضمون‌ساز اشعار شاعران دیگر ارائه نمود.

کلیدواژه‌ها: صائب، اشعار، مضمون، عناصر، طبیعت.

تاریخ دریافت مقاله: 87/3/25

تاریخ پذیرش مقاله: 87/4/24

این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری نویسنده است. استاد راهنما: دکتر مجید سرمدی / استاد مشاور: دکتر پدram میرزایی.

Email: phlitgolamrezaheidary@yahoo.com

مقدمه

مضمون‌آفرینی در ادب پارسی از دیرباز در میان اهل ادب، به‌ویژه شاعران خوش‌ذوق و باریک‌اندیش و نکته‌سنج، رواج داشته است و کمتر شاعری را می‌توان یافت که در آثار خود مضمون‌آفرینی نکرده باشد. درباره صائب و اشعار او، کارهای تحقیقی بسیار وسیع و ارزشمندی انجام شده است که هر کدام از آنها، روزنه و دریچه‌ای برای شناخت این شاعر بزرگ و اشعار او پیش روی خواننده باز می‌کند و زمینه‌های شناخت دقیق او را فراهم می‌نماید. اما با وجود اینکه در راستای شناخت صائب به موضوعات گوناگونی پرداخته شده، در رابطه با شناخت، فهم و طبقه‌بندی مضامین شعری، به عنوان یک موضوع اساسی و بنیادی، تاکنون به شعر

صائب پرداخته نشده است.

مقاله‌ای که پیش رو دارید به طور قطع یکی از کارهای تحقیقی بکر در زمینه بیان و توضیح ساختارهای ذهنی شاعر بر پایه مضامین و عناصر مضمون‌ساز است. هدف در این مقاله، ارائه یک الگوی منظم و مرتب و منسجم و جامع در مجموعه اشعار صائب به عنوان شاعر تمام‌عیار سبک هندی و نمونه بارز و شناخته‌شده مضمون‌آفرینی است که با سرمشق قراردادن این الگو، بتوان یک طرح و معیار کاملاً علمی برای طبقه‌بندی عناصر مضمون‌ساز اشعار دیگر ارائه نمود. از آنجا که پرداختن به شعر صائب و طبقه‌بندی و الگوسازی عناصر مضمون‌ساز اشعار او، اولین قدم در این راستاست و صائب یک تنه، تقریباً جامع تمامی عناصر مضمون‌ساز دیوان‌های شاعران است، بنابراین، ارائه این الگو، در بردارنده بیشترین عناصر مضمون‌ساز شعرای دیگر نیز هست و بیان دقیق و منظم این الگو، راه شناخت شعر دیگر شاعران را هموار می‌سازد. با ارزیابی دسته‌ها و گروه‌های عناصر چندگانه و ارتباط عناصر مرتبط با هم، می‌توان به راحتی دریافت که صائب چگونه به کمک ذهن نکته‌سنج و تیزبین خود، با دراختیار گرفتن چند عنصر کلیدی، از یک واقعیت و محتوای ذهنی مسلم و قطعی و جاری، به طرق و اشکال گوناگون، در قالب مضامین زیبا و جذاب و تحسین‌برانگیز به هنرنمایی پرداخته که بسیار خوب هم از عهده آن برآمده است و در این راستا، هدف نهایی ما در این مقاله، بیان و مشخص کردن عناصر مضمون‌ساز اشعار صائب و ارتباط آنها با یکدیگر خواهد بود تا با ارائه دادن یک نمودار و مشخص کردن تعدد عناصر مضمون‌ساز در ساخت مضامین گوناگون از یک واقعیت، شکل‌های رنگ به رنگ این مضامین را از زاویه و افق دید صائب بررسی نماییم.

صائب و مضمون‌آفرینی

مضمون که در اصطلاح لغوی با موضوع فرق دارد، در بسیاری از موارد در آثار شعرا با هم آمیخته و چه بسا به جای هم انگاشته شده است، در حالی که هر کدام مقوله‌ای جداگانه است. «مضمون اثر (سوزه)، مطلب یا مطالبی است که در اثر، عمدتاً درباره آن بحث شده است. ممکن است اثری یک موضوع اصلی و چند موضوع فرعی داشته باشد، مثل غزلیات حافظ. در بحث از موضوع باید به اصطلاح تم (درون‌مایه) نیز توجه داشت. تم (درون‌مایه)، موضوع گسترده و بنیادی اثر است که معمولاً آشکار و صریح نیست و در همه اثر پخش است، اما موضوع، مطلبی است که اثر ظاهراً درباره آن سخن می‌گوید و یا می‌خواهد بگوید. موضوع، فشرده و تم، گسترده است. موضوع را می‌شود آگاهانه پروراند، مثل موضوعات انشا، اما تم معمولاً ناخودآگاه عمیق است، مثلاً موضوع شاهنامه تاریخ ایران پیش از اسلام است، اما تم آن، مجد و عظمت ایران باستان و احساس غرور است که در همه صفات پراکنده است. اما مضمون، عرضه و بیان هنری و ادبی موضوع است؛ روایت ادبی موضوع. موضوع در ادبیات معمولاً به صورت مضمون ارائه می‌شود. مثلاً اینکه گدایی باعث آبروریزی است، موضوع است، اما در این بیت صائب به صورت مضمون ارائه شده است:

دست طلب چو پیش کسان می‌کنی دراز پل بسته‌ای که بگذری از آب‌روی خویش
هر موضوع را می‌توان به صورت ده‌ها مضمون درآورده و شعر سبک هندی، شعر تبدیل موضوع به مضامین
تازه بود. در این بیت صائب:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباش که مضمون نمانده است
به این نکته اشاره شده است. موضوعات، محدود و مضامین، بی‌پایانند (معمولاً مصراع اول بیت هندی
موضوع است و محدود است و مصراع دوم مضمون که متنوع است). «(شمیسا 1381: 373 و 374)

«به طور کلی می‌توان مضمون‌ها را به سه دسته تقسیم کرد:

1- مضمون‌های فردی

2- مضمون‌های محدود به یک جامعه یا افراد خاص

3- مضمون‌های جهانی و انسانی

مضمون‌های فردی، آنهایی هستند که از محدوده دو یا چند نفر (شاعر و مخاطب و یا مخاطب‌ها) فراتر
نمی‌روند. از این مضمون‌ها می‌توان قطعه‌های تقاضایی و قصاید مدحی را نام برد. مضمون‌های دسته دوم آنهایی
هستند که از محدوده چند نفر فراتر رفته و مربوط به روابط افراد یک گروه، یک جامعه و یا یک کشور
می‌شوند، اما در عین حال باز هم زمان و مکان و اشخاص محدودی را در برمی‌گیرند. بیشتر شعرهای سیاسی و
اجتماعی در این قسمت جای دارند. گروه سوم، مضمون‌هایی هستند که نه به یک فرد خاص محدود می‌شوند
و نه به یک اجتماع و گروه مشخص. اینها انسان را به معنای کلی آن در نظر دارند و برای جوانب گوناگون
زندگی برنامه‌ای ارائه می‌دهند. به عبارت دیگر، این مضمون‌ها زمان و مکان خاصی ندارند و در هر زمان و
مکانی می‌توان برای آنها مصداق‌هایی پیدا کرد.

یکی از چشمگیرترین ویژگی‌های شعر در سبک هندی و طبعاً صائب، همین بهره‌گیری فراوان از
مضمون‌های عمومی (جهانی و انسانی) است، یعنی مضمون‌هایی که به کار همه مردم می‌آید نه به کار گروه و
دسته خاصی، و یکی از دلایل موفقیت شعرهای صائب و ماندن آنها در اذهان مردم، همین نزدیک بودنشان به
زندگی مردم است. «(محمدی 1374: 125 و 126)

«پایه شعر در سبک هندی که بسیاری از شاعران از آن به طرز نو یاد می‌کنند، بر تخیل و مضمون‌یابی گذاشته شده
است و [و در آن از] تمثیل و معادله‌پردازی و تشبیه و استعاره و تشخیص و جناس و ایهام و مراعات‌النظیر استفاده
فراوان می‌شود. مضمون نو در این شیوه، خمیرمایه اصلی کار است و از آن به تعبیراتی همچون معنی بیگانه، معنی
غریب، معنی وحشی، معنی دور یا دورگرد، مضمون بیگانه و مضمون تازه یاد می‌کنند. «(قهرمان 1376: 4)

«مضمون در سبک هندی وقتی جدید و تازه است که تکراری نباشد، یعنی حاصل نگاهی تازه به اشیا باشد یا
نوعی رابطه نو بین اشیا برقرار سازد. معنی نازک نیز حاصل همین کشف و دقت فکر است و به طوری که از

نمونه‌های فراوان شعر صائب بر می‌آید، این معنی نازک با مضمون تازه برابر می‌افتد.» (محمدی 1374:34)

«منابع مضمون‌های صائب، انسان است و جهان. ذهن او مدام می‌کوشد که نسبتی و رابطه‌ای بین انسان و طبیعت و طبیعت و انسان برقرار کند.» (کریمی 1375:26)

«گاهی مضامین کهنه گذشتگان، فکر صائب را به خود مشغول کرده و او را به تعمیر و نوسازی آنها واداشته است. [او] این کار را با چنان مهارتی انجام داده که با خواندن شعرش مضمون گذشته به دشواری تداعی می‌شود.» (دریاگشت 1371:36)

هر چند تلاش روزافزون در زمینه مضمون‌یابی و پر و بال دادن بیش از حد به خیال و آفریدن استعاره‌های دور از ذهن، اشعار سبک‌های پیچیده و دشواریاب و در برخی مواقع مبهم ساخته است، اما صائب به کمک ذهن و اندیشه خلاق خود، چنان در مضمون‌پردازی و مضمون‌یابی، گوی سبقت را از دیگران می‌رباید که اگر بگوییم کسی به گرد او نمی‌رسد، بیراه نگفته‌ایم. او با هنر بی‌نظیر خویش، پیکره شعر را با تار و پود مضمون و ایهام و تشبیه و استعاره و مراعات‌النظیر چنان در هم می‌بافد و می‌تند که هوش هر خواننده‌ای را از سر می‌برد و بی‌اختیار به ایجاز و اعجاز کلامی و مضمون‌پردازی این شاعر بزرگ اقرار می‌کند.

صائب شبکه‌های به هم تنیده مضامین ذهنی خویش را با الهام از ایهام ظاهری و درونی عبارات و دورنمای تلمیحی واژه‌ها، در بوم نقاشی کلام خود به تصویر می‌کشد و آیینۀ تمام‌نمای ظرافت‌ها، ریزه‌کاری‌ها، نکته‌سنجی‌ها و باریک‌اندیشی‌های شیوۀ نوین می‌گردد.

سراسر دریای دیوان صائب از اندیشه و سخن و پندار موج می‌زند. نکته‌ای کوچک و خرد در طبیعت بهانه‌ای می‌شود تا دریچه‌ای به امور ذهنی و درونی خود بگشاید و در درون، حادثی را بیافریند و بپردازد و در نمود شعری، در معرض دید بگذارد. او از کنار طبیعت عالم وجود، به راحتی و آسانی نمی‌گذارد، بلکه می‌ایستد، از آن الهام می‌گیرد، آن را مضمون و موضوع و خمیرمایه کار خود قرار می‌دهد و جامه هنری بر آن می‌پوشاند و در ساختار دوکفه‌ای عینی و ذهنی، معادله‌ای برای آن ترسیم می‌کند تا با همین دستاویز، رنگ تمثیل و تعلیل هنری را در اشعار خود پررنگ‌تر و خواننده را مسحور ظرافت کلام و سخن خود نماید.

در ذهن صائب همه چیز و همه حالات و همه موجودات، دست‌مایه مضمون‌آفرینی است و بر این باور از هر آنچه دیده و شنیده، مضمون تراشیده و آن را در هاله و طیفی از مضامین رنگ به رنگ و گوناگون و بکر و نامکرر بازسازی و بازپروری کرده و آن را به خواننده خود ارائه داده است. الهامات و عناصر مضمون‌آفرین شعر شاعر همه از اطراف اوست، از او جدا نیست، با او و در کنار اوست و به راستی که او مضمون‌آفرینی چیره‌دست و تصویرسازی برجسته و نقش‌آفرینی بالادست است.

از ویژگی‌های شعری صائب در خلق مضامین بکر، استفاده از کلماتی است که در اشعار شاعران پیشین و حتی هم‌عصر او نیز کمتر کاربرد دارد؛ کلماتی که بیشتر برگرفته از اصطلاحات عامیانه و ساده و روزانه مردم است،

به گونه‌ای که دقت او در ساخت معانی تازه و مضامین نو و بدیع، او را از پرداختن به الفاظ آن‌چنانی در حد غزل دور کرده است.

«می‌توان ادعا و اثبات کرد که هیچ مضمون و هیچ دقیقه‌ای از مضامین و دقایق خُلقی و خُلقی از عقلی و حسی و عرفانی و عشقی و امثالها وجود ندارد که از نظر صائب پوشیده مانده و به رقیق‌ترین وجهی، آن هم با ابداع و ابتکار غیر مکرر بیان نشده باشد.» (صائب 1345: مقدمه)

صائب و معنی بیگانه

«در سبک صائب، معنی آن‌قدر مهم است که به تصریح خود شاعر، یکی از محورهای اصلی سبک شاعری‌اش به شمار می‌آید. معنی بیگانه در واقع یافتن نوعی رابطه جدید بین اشیا و مظاهر این جهان است. یافتن این رابطه جدید، نیاز به نگاهی جدید و تازه هم دارد. به طور کلی این معنی بیگانه از دو راه به دست می‌آید:

1- طرح مطالبی که پیش از آن در شعر موجود نبوده است.

2- بازسازی مضمون‌های قدیمی.

دربارهٔ مورد اول باید گفت که شاعران دوره‌های پیش، همان‌طور که نسبت به بعضی الفاظ بی‌اعتنا بودند، نسبت به معانی هم بی‌توجهی نشان می‌دادند، زیرا آن معانی را لایق مطرح شدن در ادبیات متعالی نمی‌دانستند، به طور مثال پاره شدن کفش و بخیه‌نما شدن آن از مسائلی بود که هر چند شاعران سبک عراقی و خراسانی هم با آن روبه‌رو بودند و در طی زندگی خود به آن برمی‌خوردند، اما پیوسته از مطرح کردن آن در شعر خود طفره می‌رفتند، زیرا این مضمون را قابل مقایسه با مضمون‌هایی از قبیل بلندی قامت یار و درازی شب هجران و ... نمی‌دانستند. بنابراین، یکی از شگردهای ایجاد معانی بیگانه، استفاده از تمامی مضمون‌های موجود است و دومین مسأله اصلی در ایجاد معنی بیگانه، بازسازی مضمون‌های قدیمی است.

در شعر، بازسازی مضمون‌های قدیمی معمولاً با تغییر صورت آن انجام می‌پذیرد. آنچه در این قسمت حائز اهمیت است، تأثیر یک مضمون و محتوا بر مضمون و محتوای دیگر است که در حوزهٔ تبادلات ادبی بین شاعران، کاربردی فراوان دارد. در این بیت صائب:

از زبان خامه من لفظ‌های آشنا در لباس معنی بیگانه می‌آید برون

لفظ‌های آشنا همان کلمه‌هایی هستند که شاعران پیش از صائب هم دست‌مایه کار خود قرار داده بودند و لباس معنی بیگانه، همان بازسازی‌هایی است که شاعر ما با تکیه بر ویژگی‌های سبک خود در آن لفظ‌ها اعمال کرده است. پس در واقع آنچه صائب انجام داده چیزی نیست جز گونه‌ای ویران‌کردن ارزش‌های کهن و بازسازی دلخواه آن. اما ایجاد معنی بیگانه به جز مواردی که گفته شد، به عوامل دیگری مانند تأویل و تفکر و دقت و باریک‌بینی هم نیاز دارد. صائب در طی اشعار خود بارها این نکتهٔ منتقدانه را یادآوری کرده است. «(محمدی 1374: 233 تا 241).

صائب و آشنایی‌زدایی

از شگردهای منحصر به فرد صائب در به کارگیری عناصر مضمون‌ساز، توجه این شاعر بزرگ به آشنایی‌زدایی و بیگانه‌سازی است. او با مهارتی غیرقابل وصف، از یک محتوای ثابت ذهنی مردم، اشکال و مضامین گوناگون و رنگ به رنگ می‌سازد. عناصر مضمون‌ساز در دست‌های هنرمند و خلاق او، چون موم به هر شکلی تن می‌دهند و او با زیرکی تمام، آنها را می‌آفریند و می‌پرورد.

«بیگانه‌سازی و غریب‌سازی و یا آشنائزایی یکی از شگردهایی است که فرمالیست‌ها آن را برای گریز از ابتذال در هنر و به خصوص شعر، پیشنهاد کرده‌اند. فرمالیست‌ها معتقدند که محتواها را نمی‌توان عوض کرد، بلکه این صورت‌ها هستند که قابل تبدیل و تغییر می‌باشند و با دگرگونی صورت‌هاست که می‌توان محتواهای جدید ایجاد کرد: یکی از محورهای سبک هندی نیز بر همین اساس استوار است و بیت معروف صائب ناظر به همین معناست:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباش که مضمون نمانده است
زلف یار، پدیده‌ای ثابت است که در طول تاریخ تغییر چندانی ندارد، اما می‌توان سال‌های طولانی درباره آن شعر سرود. این کار چگونه ممکن است؟ تنها راه چنین کاری آن است که لفظ‌ها را دگرگون سازیم تا به شکل‌های جدیدی دست پیدا کنیم.

شکلوفسکی که خود مطرح‌کننده نظریه «آشنایی‌زدایی» است، می‌گوید: «هر تصویر باید ادراک تازه‌ای از موضوع را به دست دهد و نه اینکه معنایش را تکرار کند». این نظریه همان چیزی است که شاعران سبک هندی از جمله صائب به آن معتقدند و در تلاش رسیدن به آن هستند. برای نمونه به این مورد می‌توان اشاره کرد: ارتباط صدف و گوهر یکی از سنت‌های ادبی معروف در شعر فارسی است. بر طبق این سنت، در فصل بهار از ابر بهاری قطره‌ای فرو می‌چکد و در دهان صدف‌هایی که بر روی آب آمده‌اند، جای می‌گیرد. این قطره‌ها پس از چندی تبدیل به گوهری ارجمند خواهد شد. این محتوای ثابت در دیوان صائب بارها و بارها تکرار شده است، اما همیشه هم تازه و نو به نظر می‌رسد. دلیل این تازگی و نوی چیزی نیست به جز آشنایی‌زدایی‌هایی که او در محدوده صورت شعرها انجام داده است. رابطه ثابت صدف و گوهر با توجهات مختلف آن به صورت‌های جدیدی در آمده و هر بار تازه به نظر می‌آید. در نهایت، معنی بیگانه هم گریز از تکرار و ابتذال و ایجاد فضاهای نو و تازه است و از طرفی این گریز از ابتذال، بی‌شک نوعی محتوای تازه خواهد آفرید؛ محتوایی که هر چند زیرساختی قدیمی و کهن دارد، اما به شکلی نو بازسازی شده است. جان کلام شکلوفسکی که می‌گوید: «شکل‌های تازه، محتواهای تازه می‌آفرینند» در همین جاست.» (محمدی 1374: 243-247)

صائب، زاویه و افق دید

«زاویه دید یا برداشت متنوع از یک حقیقت و ماهیت ثابت، سبب اختلاف در صورت و معنای شعرها می‌شود و در نتیجه، منجر به ایجاد معنای تازه و نو (معنای بیگانه) خواهد شد. از آنجا که شاعران سبک هندی به تصریح خود پیوسته به دنبال معنی بیگانه هستند، ما در شعرهای آنها با زاویه‌های دید متنوع و گوناگونی روبه رو هستیم. به

عبارت دیگر، می‌توان گفت تغییر صورت و معنای شعر به وسیله تغییر در زاویه‌های دید، یکی از ویژگی‌های شعر سبک هندی، به خصوص صائب است. در شعرهای سبک هندی، به ویژه صائب، خواننده پیوسته با یک نوسان فکری رو به رو است، به این معنا که تفکر ثابتی بر شعرها حکم‌فرما نیست و جایگاه فکری شاعر نسبت به اشیا و افراد در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. در این نوسان‌های فکری، شعر را مثل دریا، همیشه متلاطم و پرتحرک نگه می‌دارند و آن را از جمود و یک شکلی بیرون می‌آورند.» (همان: 129-134).

صائب به یاری هوش و ذکاوت بالا و اندیشه دقیق، تیزبینی و دورنگری و افق دید بی‌مانندی داشت، به گونه‌ای که کمتر شاعری را می‌توان در ردیف او قرار داد. او در ساخت و گزینش کلمات و الفاظ ابیات خود و ترکیب و آمیزش آنها در یک بیت، برای خلق و آفرینش معانی و محتوا و مضمون‌ها و تصاویر بکر و متعالی، چنان استادانه و با مهارت عمل می‌کند که شگفتی برانگیز است. صائب در این راستا به‌مانند شخصی دوربین و دورنگر، افق بسیار دور الفاظ و کلمات و به ویژه عناصر متناسب و هم‌ردیف را چنان با مهارت می‌بیند و رصد می‌کند و برمی‌گزیند که گاه دامنه کاربرد این الفاظ تا پنج و شش لفظ و کلمه هم می‌رسد، درحالی‌که این افق به‌طور متوسط در دیگر شاعران توانا از چهار کلمه فراتر نمی‌رود. این هنر والای شاعر است که با در اختیار گرفتن چند واژه متناسب و مربوط در یک بیت و ترکیب و آمیزش آنها در یک راستا، معانی بی‌بکر و بی‌بدیل و مضامینی شگفت‌انگیز و تصاویری زیبا و عالی و محتوایی وزین و گران‌سنگ می‌آفریند که چینش و گزینش حتی چهارتای آن برای برخی از شاعران قدر، قدری مشکل و غیرممکن به نظر می‌رسد.

«هر خواننده‌ای که با دقت و تیزبینی، بخشی از اشعار صائب را از نظر بگذراند، فوراً متوجه خواهد شد که در شعرهای او پیوسته با صورت‌های مکرری رو به رو می‌شود؛ صورت‌های مختلفی که از سطح کلمه شروع می‌شود و تا سطح کلام ادامه می‌یابد. صائب با ترفندهایی که در آستین دارد، پیوسته در تلاش است تا دنیای مکرر شعرهای خود را در چشم بینندگان تازه و نو گرداند و شکل جدیدی به آن ببخشد. بعضی از تکرارها در شعرهای صائب از مقوله ویژگی سبکی به شمار می‌آیند. به عبارت دیگر، بسامد بعضی از تکرارها، مثلاً تکرار بعضی از کلمه‌ها و عناصر سازنده شعر به ما اجازه می‌دهد که آنها را جزو ویژگی‌های سبکی شعر به حساب بیاوریم. یکی از این تکرارها، تکرار جفت‌های گردان است. جفت‌های گردان عبارتند از عناصری که همیشه به صورت دو تایی در یک بیت حضور پیدا می‌کنند و نوعی ارتباط منطقی (چه معنایی و چه لفظی) بین آنها برقرار است و از طرفی، دائم هم در بیت‌های مختلف تکرار می‌شوند. جفت‌های گردان از دیدی در محدوده سنت‌های ادبی قرار می‌گیرند و در شعرهای سبک هندی یک بافت ذهنی و یک اندیشه ادبی است که توسط شاعران این دوره پذیرفته شده است. اگر خوانندگان شعر صائب یک اشراف کلی نسبت به سنت‌های ادبی شعر او داشته باشند، بر مبنای آن‌ها می‌توانند روابط حاکم بر اجزای بیت‌های او را بهتر درک کنند و در نتیجه می‌توانند سریع‌تر و راحت‌تر به معنای آن بیت‌ها پی ببرند. جفت‌های گردان گاهی در حوزه تداعی‌ها قرار می‌گیرند (مثل پل و قامت خمیده) و گاهی مربوط به سنت‌های ادبی

می‌شوند (مثل آئینه و اسکندر)». (محمدی 1374: 171-186).

«بین عناصر جفت‌های گردان، یک رابطه بسته وجود دارد؛ یعنی معمولاً از حدود یک رابطه دوجانبه خارج نمی‌شود (سنگ و شیشه). گاهی بر خلاف حالت فوق، بین یک جزء یا چند جزء دیگر ارتباطی برقرار می‌شود، مثلاً آئینه هم با اسکندر مرتبط است هم با خاکستر و هم با طوطی. به عبارت دیگر، در بین جفت‌ها یک رابطه گسترده دیده می‌شود. گاهی رابطه جفت‌های گردان با استفاده از تداعی و دیگر بازی‌های لفظی از یک رابطه بسته به یک رابطه گسترده تغییر شکل می‌یابد. به‌طور مثال اسکندر هر چند با آئینه مربوط است، اما به ایهام با سدّ هم مربوط می‌شود و یک رابطه دوجزئی به یک رابطه سه‌جزئی تبدیل می‌شود...» (همان: 205 و 206)

صائب از سویی با بهره‌مندی از افق دید بسیار بالای خویش، و از سویی دیگر با برخورداری از زاویه دید هنرمندانه، از همه پیشی گرفته و گوی سبقت از همه ربوده است. به واسطه همین دو خصیصه منحصر به فرد در او، اشعار و ابیات این شاعر بزرگ فقط در حیطه جفت‌های گردان سرگردان نیست، بلکه در دامنه و افقی وسیع پا از مرز دو تا بودن فراتر می‌نهد و تا افق پنج و شش عنصری هم پیش می‌رود. او در دامنه‌های پرتیف سه و چهار و پنج و شش عنصری هم با همان چیره‌دستی و مهارتی عمل می‌کند که در جفت‌های گردان. او آن‌قدر با عناصر در آمیخته است که گویی عناصر همه و همه یک‌جا در اختیار، در نظر، در افکار و اندیشه و در قلم او فوران می‌کنند و هر آنکه که به غلیان در می‌آیند، تصاویر و مضامین ذهنی او را در گروه‌های سه و چهار و پنج و حتی شش عنصری هم می‌آفرینند. او مقهور و مبهوت عناصر نیست، بلکه این طیف عناصر ذهن او هستند که به همت او رنگ و شکل می‌گیرند، ارزش می‌یابند و آسمانی می‌شوند.

با توجه به اینکه صائب در خلق مضامین بکر، از هنرهای شاعرانه، به‌ویژه از ایهام تناسب و مراعات‌النظیر و ساختار کنایی خاص، به بهترین شکل بهره جسته و ساختارهای ذهنی خود را با این صنایع لفظی و معنوی آمیخته است، سعی کرده‌ایم در بیان عناصر مضمون‌ساز، به جلوه‌های ایهامی عناصر نیز اشاره کنیم و یا دست‌کم خواننده را به کم و کیف ایهام عناصر آگاه گردانیم. به عنوان نمونه، هوا در معانی گوناگون از جمله میل، آرزو، عشق، هوس، حمایت و ... غیر از معنی مادی آن، با عناصر دیگر مضمون‌ساز با ساختار ایهامی، خودنمایی می‌کند. گوهر و باد و آب و ... از این نوع هستند و یا در ساختار ترکیب کنایی از واژه ایهامی عنصر مضمون‌ساز استفاده می‌کند که در فضایی کاملاً ایهامی، هم ارتباط عناصر حفظ می‌شود و هم بار کنایی ساختار ارائه می‌شود، به‌طور مثال دل به دریا زدن، آب شدن دل، دل به باد دادن و ... که افزون بر معنای کنایی، واژه‌ها و عناصر مضمون‌ساز نیز به ایفای نقش می‌پردازند و ارتباط درونی عناصر نیز حفظ می‌شود.

برای درک بهتر و عالی‌تر از عناصر مضمون‌ساز و قرار گرفتن در فضای شاعرانه شاعر، عبارت نثری برگرفته از اشعار مربوطه به صورت تبیین جمله تمثیلی و یا بیان یک حکم و اصل منطقی و یا ساختار تشبیهی و استعاره ارائه گردید، اما هر جا بیتی و مصراع‌ی با توجه به عناصر درج شده‌اش، احتیاجی به توضیح نداشته باشد و خود بیت و

مصراع ساختار خاصی داشته باشد که شاعر از عناصر برای تصویر خاص و یا ارائه تمثیل و فضای تشبیه استفاده کرده باشد، جملات توضیحی در آغاز بیت و مصراع را بیان نکرده‌ایم تا با اکتفا کردن به ساختار بیت و مصراع از فضای شعری لذت ببریم.

گاه در برخی از تصاویرِ برساخته از عناصر در یک بیت و یا مصراع، عنصری نقش اساسی ندارد و از طیف ساختاری فضای مضامین به دور است و نقشی دیگر در جایگاه نحوی بیان می‌کند. در این صورت کوشیده‌ایم از گنجاندن آن عنصر در مجموعه عناصر مربوطه صرف‌نظر کنیم و تنها به عناصر اصلی پردازیم و با عنایت به اینکه صائب در آوردن آن عنصر، تعمدی داشته و سعی کرده است با ایجاد یک فضای کاملاً متناسب با عناصر، حتی با ارائه یک ترفند هنری، ایهام تناسب و جناس و حسن تعلیل، آن عنصر را در فضای برساخته بگنجانند و ماهیت وجودی آن را برجسته سازد، ما نیز تلاش نموده‌ایم تا در یک گروه عنصری دیگر، عنصر هنری‌ای را ذکر کنیم و آن را در تصویر شاعرانه و ساختار ذهنی مضامین دخیل بدانیم.

برای نمونه بخشی کوچک از دامنه وسیع عنصر حباب — که یکی از عناصر و کلمات اصلی با بسامد بالا در اشعار صائب است — را در ساختار گروهی عناصر بررسی می‌نماییم تا با قدرت و توانایی ذهنی صائب، بیشتر آشنا شویم.

حباب

حباب، گنبد آب است که روی آب پدید آید و برآمدگی کوچکی است به شکل نیم‌کره که در سطح آب به سبب سقوط چیزی یا آمدن باران و مانند آن ایجاد شود. حباب، سبکبار، سبک‌جولان، سبک‌روح، سبک‌بال، سبک‌باد، سبک‌سر، سبک‌عقل، تهی‌عقل، بی‌مغز، ساده‌لوح، ساده‌دل، سست‌بنیاد، بادپیما، باددست، ساده، یکدل و تهی‌دست است. حباب، مظهر بادپیمایی، پوچ‌مغزی، سبک‌مغزی، خشک‌مغزی، تنگدلی، ساده‌دلی، تهی‌دستی، تهی‌چشمی، بی‌بصری، ناتوانی، تردامنی، خودنمایی، شوخ‌چشمی، اهل بصیرت بودن، بی‌تعلقی، خانه به دوشی، سست‌بنیادی، کم‌ظرفی و ... است. حباب را به آینه، آبله، آبگینه، بوستان، بیضه، بیضه فولاد، پیمان‌پیراهن، تکمه، تبخال، تاج، جام، چشم، چشم حیران، حقه، خانه درسته، خیمه، خورشید، خال، خانه تنگ، دل، زورق، سپر، ستاره، سیو، سپهر، شیشه، ظرف، عقده، عرق، غنچه، فانوس، فاک، قصر، قبه، قفل، قدح، قندیل، کلاه، کیسه، کوکب، کفش، کاسه، کاسه‌وارون، کشتی، کدو، گنبد، گره، گوهر، گردون، گوی، مهر، مینا، هستی ناقص و ... مانند و تشبیه می‌کنند. حباب در اشعار صائب از عناصر ایهام‌ساز و در کنار دیگر عناصری چون دریا و آب و کشتی و ... است.

توضیحات تکمیلی

* حباب از دل آب دریا در اثر تلاطم آب با کسب باد و هوا، به صورت گوی توخالی و پوچ جدا شده، روی آب شناور می‌شود و سرگردان با حرکت آب و امواج آن، به این سو و آن سو می‌رود و چه بسا هم به وسیله امواج و

نسیم و باد می‌ترکد و می‌شکند. حباب، لحظه‌ای چند بر آب دریا دوام نمی‌آورد و با شکست در دل دریا محو می‌شود و بار دیگر از نو از دل دریا ایجاد می‌گردد. از حباب‌های مدور و کروی شکل به چشمان دریا تعبیر می‌شود که دریا به کمک این هزاران حباب، چشم‌مانند می‌بیند. حباب سبک‌مغز و سبک‌سیر که از دریا جدا شده است، خانه و بنای زندگی خود را بر دریا روان می‌سازد که آن هم به سرعت با کوچک‌ترین موج و وزش باد و نسیم فرو می‌ریزد. حباب، آینه کاسه زانو در بغل، در دامن وسیع دریا، سرگردان بر موج سوار می‌شود تا خود را به ساحل برساند و به ساحل نرسیده، می‌شکند. دریای پرجوش و خروش، پر از حباب و موج است. حباب، باد و هوا را در سینه خود حبس می‌کند و خاموش می‌شود و به محض شکستن و به اصطلاح نفس کشیدن، از آن هوا تهی می‌شود. دل و سر و پرده حباب پر از باد و هوا و آب است.

* حباب شکل گرفته از گرداب در دل گرداب سرگردان می‌شود و به دور خود می‌گردد.

* حباب از آنجا که پوچ و پر از هوا و باد است، روی آب شناور است، بنابراین به قعر دریا و به صدف ته دریا و گوهر دسترسی ندارد.

حباب دو عنصری

حباب/باد

... دهان حباب پر از باد است/ عمر حباب در یک نفس به باد می‌رود/ حباب از راست کردن نفس به باد می‌رود/ حباب، باد نخوت در سر دارد/ حباب از پوچ‌گویی، سر به باد می‌دهد./ حباب از پوچ‌گویی، کلاه از دست می‌دهد/ حباب از باد نخوت، افسر از دست می‌دهد/ حباب از باد نخوت، می‌شکند/ حباب از باد نخوت، سر از دست می‌دهد/...

...می‌دهد صائب حباب از پوچ‌گویی سر به باد	از دهن بستن دهان غنچه پر زر می‌شود	(صائب: غزل 1370: 2699)
زیر گردون حبابی، ز سلیمان تا مور	هر که را می‌نگرم باد به دست است اینجا	(همان: غزل 478)
جز اینکه داد سر خویش را به باد حباب	چه طرف بست ندانم ز پوچ‌گویی‌ها؟	(همان: غزل 674)
ز باد نخوت اگر پر شود ز بی‌مغزی است	سری که در خم تیغ فناست همچو حباب	(همان: غزل 902)
گر هست در دماغ ترا باد نخوتی	آماده شکستن خود چون حباب باش	(همان: غزل 5038)
می‌دهد صائب حباب از پوچ‌گویی سر به باد	با لب خاموش آسوده است از طوفان صدف	(همان: غزل 5161)

حباب/بادبان

...حباب از دامن تر بادبان دارد/...

... پای سیرم خشک گردید از غرور زهد کاش بادبانی چون حباب از دامن تر داشتم

(همان: غزل 5340)

حباب/ دریا

... حباب از دریا پهلو تهی می کند / دریا از حباب، هزاران چشم می سازد / چشم حباب از دریا، شور بیرون می آید / حباب با نظربازی در دریا سیر می کند / حباب روی دریا را یک نظر می بیند / حباب از جست و جوی دریا، سر تا پا چشم است / رزق حباب از دریا، چشم تهی است / حباب، چشم دریاست / دریا، پرده چشم حباب است / حباب، پرده دار دریاست / چشم حباب از شکوه دریا می ترسد / چشم حباب بر روی دریا گشوده می شود / حباب دریا بی‌الکلیل نیست / خانه حباب بر سر دریاست / حباب از دریا چشم می بندد / حباب از دریا سالم بر نمی آید / حباب در دریا سر به کف دارد / خواب حباب در دریا سبک است / حباب از دریای پر آشوب سر می زند / حباب ساده دل روی دریا خانه می سازد / ...

... چند از آمیزش دریای وحلت چون حباب پرده دار چشم کوتاه بین، نفس باشد ترا؟

(صائب 1370: غزل 20)

بهر یک دم زندگانی، چون حباب شوخ چشم می کنی پهلو تهی از بحر بی پایان چرا

(همان: غزل 38)

از حباب خود هزاران چشم در هر جلوه ای می کند ایجاد دریا تا ببیند خویش را

(همان: غزل 38)

با تهی دستی ز فیض سیرچشمی چون حباب خالی از دریا برون آرم ایاغ خویش را

(همان: غزل 81)

بحر بی پایان چه بال و پر گشاید در دل نکرد از گریه خالی حلقه ماتم مرا

(همان: غزل 83)

در قلمی که نیست سر نوح در حساب همچون حباب، کسب هوا می کنیم ما

(همان: غزل 780)

سالم کسی از بحر جهان چون به در آید؟ شورست، اگر چشم حباب است در اینجا

(همان: غزل 801)

در قلم می همچو حباب است دل ما از خانه به دوشان شراب است دل ما

(همان: غزل 819)

حباب/ رود

... حباب اسباب رود را بر نمی تابد / چشم حباب به جوی دیگران می تپد / ...

... جلوه فانوس دارد پرده چشم حباب عکس رخسار تو تا در جویبار افتاده است

(همان: غزل 1124)

راز عشق از پرده دل عاقبت بیرون فتاد خانه تنگ حباب اسباب جیحون برنتافت

(همان: غزل 1364)

می پرد دیده به جوی دگرانش چو حباب روزی هر که نه از قوت بازو باشد

(همان: غزل 3459)

حباب/ سیل

... حباب چشم تحسین سیل است/ سیل فرصت چشم گشودن را به حباب نمی‌دهد/ حباب مانع از سفر سیل نمی‌شود/ حباب از سیلاب محابا ندارد/ ...

... ملک ویران مرا برگ و نوای شکر نیست ورنه هست از هر حبابی چشم تحسین سیل را
(صائب 1370: غزل 111)

عمر چون سیل به این سرعت اگر خواهد رفت فرصت چشم گشودن به حبابی نرسد
(همان: غزل 3425)

مانع نمی‌شود ز سفر سیل را حباب سالک حذر ز آبله پایی نمی‌کند
(همان: غزل 4213)

من که از خانه به دوشان جهانم چو حباب از گران‌سنگی سیلاب محابا چه کنم
(همان: غزل 5674)

حباب/ گهر

... حباب پر گهر نیست / رزق حباب از گهر، آه حسرت است / از حباب پوچ، گهر به دست نمی‌آید / حباب در پرده گهر ندارد / از حباب، طلب گهر نمی‌کنند / از حقه حباب، گوهر بیرون نمی‌آید / ز حباب، حال گوهر غلطان نمی‌پرسند / ...

... از تماشا دیده هر کس که بر عبرت بود از حباب پوچ گوهرها برون می‌آورد
(همان: غزل 2394)

دل صاحب‌نظران را به تغافل مشکن کاین حبابی است که در پرده گهرها دارد
(همان: غزل 3301)

طلب گوهر شهوار نماید ز حباب هر که حق را ز سراپرده امکان جوید
(همان: غزل 3658)

چشمی که ساخت سرمه عبرت منورش از حقه حباب برون گوهر آورد
(همان: غزل 4070)

نیست صائب زاهد بی‌مغز را از دل خبر از حباب پوچ حال گوهر غلطان پرس
(همان: غزل 4840)

حباب/ نسیم

... حباب از نسیم سر به جای پا می‌گذارد / از نسیمی رخنه در حباب می‌افتد / ...
... گوشه چشمی ز ساقی تنگ طوفان را بس است از نسیمی می‌گذارد سربه جای پا حباب
(همان: غزل 870)

چون حباب پوچ از پاس نفس غافل مشو کز نسیمی رخنه افتد در حصار زندگی
(همان: غزل 6722)

حباب/ هوا

... حباب هوای پوچ بر سر دارد / عنان حباب به دست هواست / حباب دامن هوا را فرو نمی‌گذارد / هوا زود از سر حباب بیرون می‌رود / حباب از هوای خود آزار می‌بیند / حباب از هوا، تراست / حباب از هواجویی، در یک نفس

فانی می‌شود/ حباب پی کسب هواس/ حباب بر سر هوا دارد/ دل حباب، اسیر هواس/ هوای خانه، حباب را از هم می‌ریزد/ از هوا چشم گشایش دارد/ حباب خانه خراب هوای خویش است/ حباب از هوای خود تر است/ حباب از پی کسب هوا برمی‌خیزد/ دشمن حباب، هوای درون خانه حباب است/ حباب از هوای خود خطر دارد/ حباب کسوت هوا در سر دارد/ حباب، از سر، هوای پوچ را بیرون می‌کند/...

... می‌دهم عرض به دشمن گره مشکل خویش از هوا چشم گشایش چو حباب است مرا

(صائب: 1370: غزل 514)

از سر هوای پوچ برون چون حباب کن چون موج در میانه دریا کمر گشا

(همان: غزل 751)

برون کن از سر نخوت هواپرستی را که چون حباب کند خانه‌ها خراب هوا

(همان: غزل 666)

صائب به روی دست سر خویش دیده‌ایم تا چون حباب دل به هوا بسته‌ایم ما

(همان: غزل 774)

حباب‌وار سر فردی از جهان دارم بر آن سرم که کنم در سر هوای شراب

(همان: غزل 905)

پیوسته از هوای خود آزار می‌کشم در خانه است دشمن من فرش چون حباب

(همان: غزل 914)



نمودار 1- حباب دو عنصری

حباب سه عنصری

حباب/باد/گره

...حباب، گره بر باد می‌زند / باد، گره در دماغ حباب دارد / باد گره دماغ حباب، سر حباب را به باد می‌دهد / گره پوچ حباب، از باد خطر ندارد/...

... خواهد حباب‌وار سرت را به باد داد این باد نخوتی که گره در دماغ توست

(صائب: 1370: غزل 1946)

مانند حباب آن که ندارد به گره هیچ از باد مخالف چه خطر داشته باشد

(همان: غزل 4396)

هر دم از شوق عدم ناله و فریاد زخم نه حبابم که گره بیهده بر باد زخم

(همان: غزل 5666)

حباب/باد/هوا

- ... هوا در پرده بیگانگی دارد ترا صائب
تهی از باد نخوت کن سر خود چون حباب اینجا
(همان: غزل 312)
- بر باد می دهد سر بی مغز چون حباب
هر کس برای کسب هوا سیر می کند
(همان: غزل 4192)
- از راست کردن نفسی می رود به باد
هر سر که چون حباب اسیر هوا بود
(همان: غزل 4240)

حباب / دریا / در

- ... دریا از نازک مزاجی در، سر بسته نفس می شکند / ...
... سر بسته چون حباب نفس می کشد محیط
از بس مزاج آن در شهوار نازک است
(همان: غزل 1909)

حباب / دریا / ساحل

- ... حباب، دریای بی ساحل را نمی تواند بر سر کشد / حباب از دریا، درست بر ساحل نمی افتد / ...
... چون حباب از روی دریا دیده من روشن است
می زند در چشم، خاک اندیشه ساحل مرا
(همان: غزل 159)
- ساحلی جز دست شستن نیست از جان چون حباب
از تهی مغزی به دریای شراب افتاده را
(همان: غزل 203)
- دل درست ز دنیا نمی توان بردن
ز بحر چون به کنار او فتد حباب درست؟
(صائب: 1370: غزل 1781)
- چندین هزار جامه بدل کرد هر حباب
دریای بیکران حقیقت همان که هست
(همان: غزل 2031)
- ز من مپرس کز این بحر بی کنار چه دیدی
که چشم بسته ازین بحر چون حباب گذشتم
(همان: غزل 5961)

حباب / دریا / صدف

- ... صدف نه ایم که باشیم مست خواب گران
حباب قلزم عشقیم خواب ما سبک است
(همان: غزل 1698)

حباب / دریا / طوفان

- ...ز طوفان حوادث با سبک مغزی نیم غافل
حباب آسا درین دریا به کف دارم سر خود را
(همان: غزل 357)
- هر که زین دریای پر آشوب سر زد چون حباب
تاج و تخت خویش را تسلیم طوفان کرد و رفت
(همان: غزل 1374)
- مراسم که چشم رهایی ز بحر خونخواری
که هر حباب در او پرده دار طوفانی است
(همان: غزل 1772)
- از تنور هر حبابی سر کشد طوفان نوح
چون به دریا رو نهاد چشم محیط افشان من
(همان: غزل 6136)

حباب / دریا / غرقه

- ... غرقه دریای وحدت از دویینی فارغ است
 خیمه لیلی بود در دیده مجنون حباب
 (همان: غزل 871)
- حباب/ دریا/ غواص
 ... دیده حسرت غواص نفس باخته‌ای است
 هر حبابی که درین قلم خون جلوه گریست
 (همان: غزل 871)
- حباب / دریا/ قطره
 ... از نزول قطره، از دریا حباب بیرون می‌آید...
 ... در ته پیراهن هستی نگنجم چون حباب
 قطره ناچیز خود را تا به دریا دیده‌ام
 (همان: غزل 5304)
- حباب / دریا / کشتی
 ... هزار بار گرافتم ز جای برخیزم
 به بحر کشتی من آشناست همچو حباب
 (صائب: 1370: غزل 902)
- حباب/ دریا/ گرد
 ... درین وحدت سرا هم چشم دارد سرمه خاصی
 حباب بحر وحدت چشم بر گرد گنه دارد
 (همان: غزل 2941)
- حباب/ دریا/ گرداب
 ... از محیط آفریش هر که سر زد چون حباب
 می زند یک دور چون گرداب و از خود می رود
 (همان: غزل 2648)
- درین دریای پر آشوب پنداری حبابم من
 که در هر گردش چشمی به گرداب فنا افتم
 (همان: غزل 5507)
- چه خواهم کرد با گرداب این بحرِ خطر صائب
 چو من از گردش چشم حبابی صد خطر دارم
 (همان: غزل 5548)
- حباب/ دریا / گره (عقده)
 ... گره حباب در دریا آسان باز می‌شود/ حباب، گره دل دریاست/ حباب گره خاطر دریاست/ از حباب گره در کار
 دریا می‌افتد/ حساب نمی‌تواند دریا را در گره بندد...
 ... نباشد سخت‌گیری در گهر اهل سخاوت را
 گره واگردد از دل چون حباب آسان درین دریا
 (همان: غزل 472)
- اگر چه بر دل دریاست بار، عقده من
 خوشم که عقده‌ام آسان‌گشاست همچو حباب
 (همان: غزل 902)
- محیطی را حبابی چون تواند در گره بستن
 نگنجد در نظر حسنی که بی‌اندازه می‌افتد
 (همان: غزل 2828)
- ندارم در گره چیزی که ارزد بی‌قراری را
 درین دریای پرشورش حباب ساکنی دارم
 (همان: غزل 5569)

حباب/ دریا/ گهر

... دریای پاک گهر خصومتی با حباب ندارد / حباب از سر دریای گوهر به یک ایما برمی خیزد/ رزق حباب از دریای پرگهر، دست تهی است/ در دریای پرگهر، از حباب آسان می توان گذشت/ دریای گوهر، پر از چشم تهی حباب است/ دریای پاک گوهر، هم کاسه حباب است/ دریای گوهرخیز از حباب افسر می کند/ حباب از ترک سر در یک نفس، دریای گوهر می شود/ حباب، دریای گوهر زیر دامن دارد/ حباب دریا بی گهر است / حباب گرانی بر دریای گوهر ندارد / حباب با خالی کردن سر از فکر پوچ از وصل دریا گهر می شود/ حباب از سبک روحی، تاج دریای گوهر می شود/...

... نیست بحر پاک گوهر را خصومت با حباب	از هوای خود خطر دارد درین دریا حباب	(صائب 1370: غزل 870)
چیست دنیا تا ازو اهل بصیرت نگذرنند؟	از سر بحر گهر خیزد به یک ایما حباب	(همان: غزل 870)
نیست جیب و دامنی خالی ز فیض بحر	پیش اهل دل بود پر گوهر مکنون حباب	(همان: غزل 871)
می دهد گوهر عوض، دریا سر بی مغز را	گر نبازد سردرین سودا، بود مغبون حباب	(همان: غزل 871)
آن حبابم که درین بحر گهر	سر پوچ است کلاهی که مراست	(همان: غزل 2259)
هم چشم حبابم که ازین بحر گهرخیز	یر از سخن پوچ ندارم به دهان هیچ	(همان: غزل 2280)
می دهد اهل نظر را بر سر خود عشق جای	از حباب این بحر گوهرخیز افسر می کند	(همان: غزل 2554)
چو آید در سخن لعل لب سنجیده گفتارش	ز بی مغزی گهر بر روی دریا چون حباب افتد	(همان: غزل 2797)
حباب از ترک سر در یک نفس دریای گوهر شد	خوشا مستی که در میخانه بی دستار می گردد	(همان: غزل 2844)
به سیر چشمی من گوهری نداشت محیط	ز چشم شور تهی چشم چون حباب شدم	(همان: غزل 5727)

حباب/ دریا/ لنگر

... حباب با خرقة از سر انداختن به دریای گران لنگر واصل می شود/...

... از گرانی بار بر دریا چو لنگر نیستیم	از سبک روحی سبک پاییم ما همچون حباب	(همان: غزل 872)
بحر لنگر دار ما را نیست پروای حباب	این سبک مغزان عبث سر در سر ما کرده اند	(صائب 1370: غزل 2481)
در این بحر گران لنگر حبابی می شود واصل	که از سر خرقة خود را سبک روحانه اندازد	

(همان: غزل 3001)

چند سرگردان در این دریای بی لنگر شدن؟ چون حباب از پرده‌ای در پرده دیگر شدن

(همان: غزل 6069)

بر خاطر لطیف بزرگان مشو گران لنگر در این محیط به قدر حباب کن

(همان: غزل 6392)

حباب/دریا/موج

... دریا از حباب و موج، تاج و کمر دارد/ موج دریا در حل حباب تردست است / موج دریا، کلاه سر حباب را می‌ریاید/ دریای روشن، با حباب و موج دشمن است/ دریا به موج و حباب، دل نمی‌بندد/ موج و حباب، دریا را تیره می‌کند/ موج دریا در دل حباب نمی‌گنجد/ موج دریا کمر در شکستن حباب بسته است/ حباب از موج دریا می‌شکافد/ موج و حباب، تاج و کمر از دریا می‌یابند/ حباب موج، خرج دریا می‌شود/...

... از حباب و موج، دریا می‌دهد تاج و کمر بر سراین خرقه صدپاره لرزیدن چرا

(همان: غزل 41)

خانه‌آرایی نمی‌آید ز من همچون حباب موج بی‌پروای دریای حقیقت کن مرا

(همان: غزل 171)

پیش هر موج سپر انداختن لازم بود در محیط آفرینش چون حباب افتاده را

(همان: غزل 203)

عَلم را کثرت لشکر نگرده پرده وحدت زیکتایی نیندازد حباب و موج دریا را

(همان: غزل 335)

شکسته تا نشوی چون حباب هیهات است که همچو موج کشی در کنار، دریا را

(همان: غزل 589)

در قلزمی که موج بود تیغ آبدار از سرگذشت خویش چه گوید حباب ما

(همان: غزل 752)

از مرگ و زندگانی ما عشق فارغ است دریا دلی به موج و حبابش نبسته است

(همان: غزل 1952)

حباب/دریا/نسیم

... حباب در دریا از نسیم شکفته می‌شود/ حباب بر رخ دریا، از نسیم بیضه می‌بندد/...

... از نسیمی می‌شود بنیاد ما زیر و زبر بحر هستی را حباب خانه‌بردوشیم ما

(صائب 1370: غزل 279)

مرا تعین ناقص ز بحر دارد دور بقای من به نسیم فناست همچو حباب

(همان: غزل 902)

بر رخ بحر از نسیم آه سرد من، حباب سخت تر صد پیرهن از بیضه فولاد بست

(همان: غزل 1208)

مرا دلی است درین بحر نیلگون چو حباب که از نسیم ترلزل شکفته می‌گردد

(همان: غزل 3702)

حباب/ دریا/ نهنگ

... غزال چشم تو ره بر پلنگ می گیرد حباب بحر تو باج از نهنگ می گیرد

(همان: غزل 3799)

حباب/ دریا/ هوا

... حباب، هوادار دریاست/ حباب، سر هوای دریا دارد/ حباب با ترک هوا، دریا می شود/ حباب با ترک هوا، با دریا یکی می شود/ ترک هوا حباب را به دریا می رساند/ حباب در دریا کسب هوا می کند/ حباب از دریا کسب هوا می کند/ شغل حباب در دریا کسب هواست/ حباب غیر از کسب هوا، کاری در دریا ندارد/ حباب مقید کسب هوا، از دریا جدا می گردد/ حباب با بیرون کردن هوا از سر، هم پیراهن دریا می شود/ حباب برای کسب هوا، سر از دریا بیرون می کند/ حباب با کسب هوا از دریا دور می شود/ حباب برای کسب هوا، خانه از دریا جدا می سازد/ حباب از هوای دریا، کله گوشه بر دریا می شکند/ حباب به هوای دل، سر از دریا بیرون می زند و باز به دریا می رود/ حباب از هوای خود در دریا خطر دارد/ هوای حباب، پرده بیگانگی با دریا می اندازد/ هوای حباب، مانع از آمیزش با دریا می شود/...

... تا کسی دریا تواند گشتن از ترک هوا چون حباب پوچ در بند نفس باشد چرا

(صائب 1370: غزل 34)

نیست بحر پاک گوهر را خصومت با حباب از هوای خود خطر دارد درین دریا حباب

(همان: غزل 870)

گر چه ما را نیست وزنی در نظرها چون حباب قدر ما این بس که دریا را هواداریم ما

(همان: غزل 268)

تا کی از کسب هوا در بحر شورانگیز عشق هر نفس خواهی دریدن پرده خود چون حباب

(همان: غزل 871)

در محیط آفرینش چون حباب شوخ چشم شغل ما سرگشتگان کسب هوایی بیش نیست

(همان: غزل 1288)

اگر چه هستی ما چون حباب یک نفس است دل پر آبله بحر از هواپرستی ماست

(همان: غزل 1659)

سر برنیارم چو حباب از دل محیط صائب مرا به کسب هوا احتیاج نیست

(همان: غزل 2036)

گر در میان هوا چو حبابت نمی گرفت دریا به هیچ و پوچ حسابت نمی گرفت

(همان: غزل 2103)

در این محیط به همت کم از حباب مباش نظر بلند چو شد دامن هوا بگذار

(همان: غزل 4689)

حباب/ رود/ کشتی

... با کمال نازکی افکار ما بی مغز نیست هر حبابی کشتی نوحی است در جیحون ما

(همان: غزل 293)

حباب / ساحل / کشتی

... کشتی حباب به ساحل نمی‌رسد!...

... رهرو ز فکر پوچ به منزل نمی‌رسد

(همان: غزل 4094)

یک کشتی حباب به ساحل نمی‌رسد

زینسان که موج حادثه دنبال ما گرفت

چون کشتی حباب به ساحل نمی‌رسیم

(همان: غزل 5898)

حباب / سنگ / نسیم

... نسیم، سنگ حباب می‌گردد!...

... نسیمی می‌تواند سنگ گردیدن حبابم را
چه بر خود از شکست شیشه من سنگ می‌بالد؟

(صائب 1370: غزل 3137)

حباب / سنگ / هوا

هوا، سنگ شیشه حباب است!...

... بر شیشه حباب، هوا سنگ می‌شود
دارد خطر ز سایه خود شیشه بار دل

(همان: غزل 5265)

حباب / سیل / گره

... سیلاب گره حباب را باز نمی‌کند!...

... نیم ز خانه‌خرابی، حباب‌وار غمین
که از دلم گرهی باز می‌کند سیلاب

(همان: غزل 907)

حباب / سیل / هوا

حباب، خانه‌پردازتر از سیل، هوایی دارد!...

... هوای خانه می‌ریزد ز یکدیگر حبابم را
نفس بیهوده در ویرانی‌ام سیلاب می‌سوزد

(همان: غزل 3028)

تو غم خانه بی‌صاحب خود خور که حباب
خانه‌پردازتر از سیل، هوایی دارد

(همان: غزل 3327)

حباب / صدف / گهر

... صدف گهر از تهی مغزی، حباب می‌شود / حباب چون صدف، گهر در میان ندارد!...

... گوش سنگینی، بصر کندی، زبان لکنت گرفت
این صدف‌های گهر شد از تهی مغزی حباب

(همان: غزل 865)

کسی که پاسِ نفس چون حباب نتواند
همیشه چون صدف هرزه‌خند بی‌گهرست

(همان: غزل 1680)

حباب از بی‌دهانی می‌کشد خمیازه حسرت
ز گوهر دانه باید چون صدف هر کس دهن دارد

(همان: غزل 2933)

از گفت گوی پوچ ندارد حباب هیچ
از خامشی صدف به گهر زود می‌رسد

نمودار 2_ حباب سه عنصری

حباب چهار عنصری

حباب/ابر/صدف/گهر

... نمی‌کنم چو صدف دست پیش ابر دراز
که گوهرم دل بی‌مدعاست همچو حباب
(صائب: 1370: غزل 902)

حباب/باد/ساحل/کشتی

... آه سردی کشتی دل را به ساحل می‌برد
در گره دارد زخود باد مراد اینجا حباب
(همان: غزل 870)

حباب/باد/گره/هوا

... به باد داد هوا صد هزار سر چو حباب
چه می‌زنی به گره هر نفس هوا ای دل
(همان: غزل 5256)

حباب/بادبان/ساحل/کشتی

... سفینه از مدد بادبان رسد به کنار
به روی کشتی می‌جلوه حباب خوش است
(همان: غزل 1692)

حباب/بادبان/کشتی/لنگر

... دامان بادبان توکل گرفته‌ایم
در زورق حباب به لنگر نشسته‌ایم
(صائب: 1370: 5852)

حباب/دریا/رشته/گره (عقده)

... پرده بیگانگی در بحر وحدت محو بود
رشته مو از حباب این عقده مشکل نداشت
(همان: غزل 1339)

حباب/دریا/لرود/گهر

... تاج دریای گهر شد از سبک‌رویی حباب
چون زخود کشتی تهی اندیشه از جیحون مکن
(صائب: 1370: غزل 6108)

حباب/دریا/ساحل/قطره

... محیط قطره نتواند شدن چشم حباب من
ز من احوال این دریای بی‌ساحل چه می‌پرسی
(همان: غزل 6789)

حباب/دریا/ساحل/کشتی

... کشتی نوح است ناامید ز ساحل
سالم ازین بحر چون حباب برآید
(همان: غزل 4508)

حباب / دریا / ساحل / کف

...خشک مغزانی که نشکستند خود را چون حباب

چون کف دریا وبال دامن ساحل شدند

(همان: غزل 4108)

حباب / دریا / ساحل / موج

... ای بحر از حباب نظر باز کن ببین

کاین موج بی قرار به ساحل چه می کند

(همان: غزل 422)

موج و حباب تاج و کمر از محیط یافت

ما همچنان به دامن ساحل نشسته ایم

(همان: غزل 5855)

سزای توست حباب آستین فشانی موج

ترا که گفت سر از بحر بیکران برکن

(همان: غزل 6358)

تاج و کمر چو موج و حباب است ریخته

در هر کناره ای ز محیط سخای تو

(همان: غزل 6564)

حباب / دریا / ساحل / ورطه

... از ورطه ای که کشتی ما بر کنار رفت

دریا خطر ز گردش چشم حباب داشت

(همان: غزل 2074)

حباب / دریا / صدف / گهر

... دست خالی در محیط مایه دار عشق نیست

هر حباب او به گوهر چون صدف آبستن است

(همان: غزل 1058)

نیست کارش خودنمایی پیش دریا چون حباب

گر چه مغزی همچو گوهر در کدو دارد صدف

(همان: غزل 1559)

حباب / دریا / طوفان / گره

... مرا افکنده رخسار عرفناکش به دریایی

که دارد هر حبابش در گره طوفان خودرایی

(صائب 1370: غزل 6810)

حباب / دریا / طوفان / موج

... درین طوفان که موج از دیر جنیدن خطر دارد

حباب ساده دل بر روی دریا خانه می سازد

(همان: غزل 2809)

حباب / دریا / غواص / گهر

... غواص از یگانگی بحر غافل است

ورنه حباب، بی گهر شاهوار نیست

(همان: غزل 2045)

حباب / دریا / قطره / گره

... حباب در گره قطره سیر دریا می کند / ...

تا چون حباب دیده من باز کرده اند

(همان: غزل 4147)

... سیر محیط در گره قطره می کنم

از نزول قطره از دریا حباب آید برون

گریه چندین عقده مشکل به کار دل فزود

(همان: غزل 6155)

حباب / دریا / قطره / موج

... دریا به قطره، از موج و حباب، کلاه و کمر می دهد / ...

(همان: غزل 2012)

... در پیش قطره چون سپر اندازد از حباب موجی که زد به قلزم پرشور پشت دست

(همان: غزل 5849)

بحر سخاوتم که به هر قطره وقت جوش از موجه و حباب کلاه و کمر دهم

حباب / دریا / کشتی / لنگر

(همان: غزل 6500)

... هر نفس در عالمی جولان کند همچون حباب کشتی بی لنگر ما را درین دریا مجو

(همان: غزل 271)

حباب / دریا / کشتی / موج

... زورق ما گر چه شد یکرنگ دریا چون حباب همچنان اندیشه از موج خطر داریم ما

(صائب 1370: غزل 1677)

حباب / دریا / کشتی / هوا

... حباب کسب هوا می کند ز بی بصری در این محیط که کشتی نوح در خطر است

(همان: غزل 4656)

هواجویی که کشتی در محیط باده اندازد سرخود در سر می می کند همچون حباب آخر

حباب / دریا / کف / موج

(همان: غزل 2321)

... هر کف پوچی ز دریای پر آشوب جهان چون حباب و موج صد تاج و کمر دارد به یاد

(همان: غزل 163)

حباب / دریا / گرد / مهره گل

... هر حبابی مهره گل گردد از گرد گناه بحر رحمت از کرم شوید چو دامان مرا

(همان: غزل 5399)

حباب / دریا / گرداب / موج

... چند در گرداب سرگردان بگردم چون حباب می کشم چون موج میدان و به دریا می زنم

حباب / دریا / گره / گهر

(همان: غزل 473)

... دریای گوهر، از حباب پوچ، گره دارد / از کسب هوا، عقده در کار حباب در دریا می افتد / ...

... نباشد سختگیری در گهر اهل سخاوت را گره وا گردد از دل چون حباب آسان درین دریا

(همان: غزل 6595)

عقده زود از جبهه اهل کرم وا می شود از حباب پوچ دریای گهر دارد گره

حباب / دریا / گره / موج

... موج دریا گر چه تردست است در حل حباب
درگشاد عقده‌ها دست دگر داریم ما
(همان: غزل 270)

چو موج صیقل دریا چو می‌توانم شد
گره چرا به دل بحر چون حباب شوم
(همان: غزل 5779)

حباب / دریا / گره (عقده) / هوا

... گشوده شد ز هوای محیط، عقده من
خوشا سری که در او این هواست همچو حباب
(همان: غزل 902)

آن حبابم که درین بحر ز بی‌مغزی‌ها
عقده در کار من از کسب هوا افتاده است
(صائب 1370: غزل 1528)

برون ز بحر گهر می‌رود به دستِ تهی
حباب‌وار گره هر که بر هوا زده است
(همان: غزل 1753)

نشد چشم پریشان گرد من سیر از هواجویی
مکرر گرچه زین دریا حباب‌آسا گره خوردم
(همان: غزل 5530)

حباب / دریا / گهر / هوا

... در دریای گوهر، هوا، خانه حباب را بر سرش خراب می‌کند / حباب با سر پر از هوا، کلاه گوشه بر دریای پرگهر، می‌شکند / در دریای گهر، حباب از هواجویی، نفس به هیچ و پوچ صرف می‌کند / ...
... نیست بحر پاک گوهر را خصومت با حباب
از هوای خود خطر دارد در این دریا حباب
(همان: غزل 870)

از هواجویی درین دریای گوهر چون حباب
بر سرمن خانه را آخر هوای خانه ریخت
(همان: غزل 932)

کلاه گوشه به دریای پرگهر شکند
سرش که پر زهوای تو چون حباب شود
(همان: غزل 3974)

برآرد سر از جیب دریای گوهر
دهد چون حباب آنکه سر در هوایش
(همان: غزل 5096)

از هوای گوهر یکنای آن بحر محیط
جنت در بسته دارد هر حبابی در میان
(همان: غزل 6005)

در این محیط گهر، چند از هواجویی
به هیچ و پوچ نفس صرف چون حباب کنی
(همان: غزل 6897)

حباب / دریا / مد / موج

... درین محیط که هر موج مدِ احسانی است
تلاش باختن سر، بجاست همچو حباب
(همان: غزل 902)

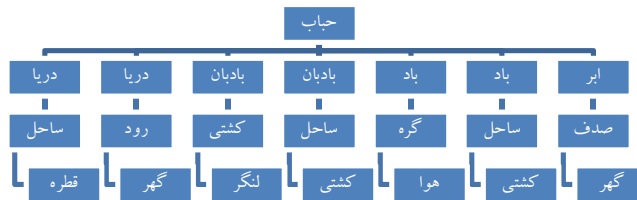
حباب / دریا / موج / هوا

... از سر هوای پوچ برون چون حباب کن
چون موج در میانه دریا کمر گشا

(همان: غزل 751)

گر چه در دریای وحدت نیست موج انقلاب در سر هر کس هوایی چون حباب افتاده است

(صائب 1370: غزل 1122)



نمودار 3- حباب چهار عنصری

حباب پنج عنصری

حباب/ دریا/ خاشاک/ گهر/ موج

... هست گوهر از حباب افزون درین دریا و من خار و خس چون موج بی پروا کنم گردآوری

(همان: غزل 6695)

حباب/ دریا/ رشته/ گهر/ موج

... رشته گوهر شود موجی که واصل شد به بحر گفت گوی پوچ چندین ای حباب از بهر چیست

(همان: غزل 1237)

حباب/ دریا/ ساحل/ کشتی/ ورطه

... از ورطه ای که کشتی ما بر کنار رفت دریا خطر زگردش چشم حباب داشت

(همان: غزل 2074)

حباب/ دریا/ ساحل/ کشتی/ هوا

... هوای ساحل از سر چون حباب پوچ بیرون که چندین کشتی نوح است سرگردان در این دریا

(همان: غزل 473)

حباب/ دریا/ ساحل/ ناخدا/ هوا

... به غیر قطع نفس نیست ساحلی ما را هوا به کشتی ما ناخداست همچو حباب

(همان: غزل 902)

حباب/ دریا/ سیل/ گهر/ هوا

... درین دریای گوهر آن حباب سست بنیادم که سیلابم به منزل از هوای خانه افتاده

(همان: غزل 6608)

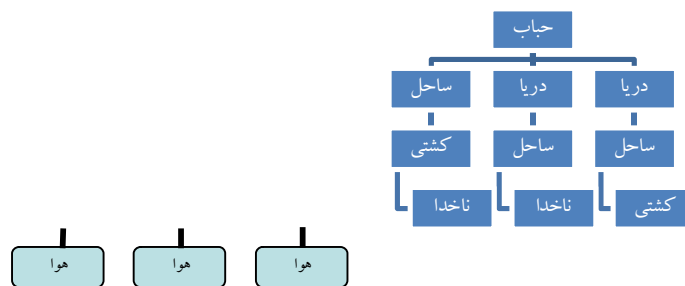
حباب/ دریا/ صدف/ کف/ گهر

... تو ظاهرین کف از بحر و صلف می بینی از گوهر وگرنه هر حبایی یوسفی در پیرهن دارد

(صائب 1370: غزل 3738)

حباب/ دریا/ صدف/ گهر/ موج

- ... چو موج مگذر ازین بحر سرسری زنهار
 که چون صدف زگهر یک حباب خالی نیست
 (همان: غزل 1813)
- حباب / دریا / قطره / گره / هوا
 ... چگونه قطره من عاجز هوا نشود
 که بحر را ز هوا عقده‌هاست همچو حباب
 (همان: غزل 902)
- حباب / دریا / کشتی / لنگر / موج
 ... در چنین بحری که موجش می‌ریاید کوه را
 کشتی بی‌لنگر خود چون حباب افکنده‌ایم
 (همان: غزل 5460)
- حباب / دریا / کف / گهر / هوا
 ... در این دریا که باشد هر کفش مثنی پر از گوهر
 نگشتی چون حباب پوچ از کسب هوا غافل
 (همان: غزل 5242)
- حباب / دریا / گهر / قطره / هوا
 ... چگونه قطره من عاجز هوا نشود؟
 که بحر را ز هوا عقده‌هاست همچو حباب
 (همان: غزل 902)
- حباب / دریا / گره / گهر / هوا
 ... برون ز بحر گهر می‌رود به دست تهی
 حباب وار گره هر که بر هوا زده است
 (همان: غزل 1753)
- حباب / دریا / گره / نسیم / هوا
 ... چون حباب این عقده کر کسب هوا در کار توست
 از نسیمی عین دریا می‌شود غمگین مباش
 (همان: غزل 4880)
- حباب / دریا / گهر / لنگر / موج
 ... لنگری کو تا چو گوهر جمع سازم خویش را
 چون حباب و موج تا کی خرج این دریا شوم
 (همان: غزل 5430)
- حباب / ساحل / کشتی / ناخدا / هوا
 ... به غیر قطع نفس نیست ساحلی ما را
 هوا به کشتی ما ناخداست همچو حباب
 (صائب 1370: غزل 902)



نمودار 4- حباب پنج عنصری

نتیجه

افق دید صائب، وسیع و دورنگر، زاویه دید او ظریف و پرطیف و خلاقیت هنری و ادبی از او شاعری چند بعدی ساخته است. او به یاری قدرت تخیل و احساس لطیف شاعری و چاشنی ملیح و حیاتی افق و زاویه دید، چنان تاروپود اشعارش را به هم می‌تند که کمتر شاعری توان آن را دارد.

صائب در گزینش و چینش واژه‌های تک تک ابیات خود (جز مواقعی بسیار کم و نادر) به عمد دایره واژگانی را برمی‌گزیند که در یک طیف وسیع تناسب لفظی و معنایی، افزون بر بیان مفاهیم و معانی و القای اندیشه‌های درونی ناشی از ژرف‌نگری و نکته‌سنجی، جلوه‌های زیباشناختی خاصی از دیدگاه علم بیان و بدیع دارد.

توجه بیش از اندازه به تناسب و مراعات‌النظیر و جناس و ایهام و برقراری روابط بین واژگان ابیات و در نتیجه جمع‌آوری مجموعه‌ای از عناصر مضمون‌ساز در گروه‌ها و دسته‌های چند عنصری و در نهایت تکرار و بسامد بالای آن، یکی از وجوه تمایز او با دیگر شعراست. به واسطه همین ویژگی‌های منحصر به فرد صائب، اشعار و ابیات او تنها در حیطه عناصر مضمون‌ساز جفت‌های گردان سرگردان نیست، بلکه در دامنه و افقی وسیع، پا از مرز دوتا بودن بیرون می‌نهد و تا افق 5 و 6 عنصری هم پیش می‌رود. او در دامنه‌های پرطیف 3، 4، 5 و 6 عنصری هم به همان چربدستی و مهارتی عمل می‌کند که در جفت‌های گردان با دو عنصر.

طرح و الگوی منظم و جامعی که در این مقاله، برپایه تناسب و مراعات‌النظیر و تجانس بین عناصر مضمون‌ساز اشعار صائب در محدوده حباب و عناصر مرتبط با آن تنظیم شده است، نشان می‌دهد که این شاعر بزرگ با اتکا به هوش و قواد خود، با نکته‌سنجی و تیزبینی بی‌نظیر، در ساخت و گزینش کلمات اشعار خود و ترکیب آنها در یک بیت و مصراع، افق بسیار دور واژگان، به ویژه عناصر متناسب و هم‌ردیف، را با مهارت می‌بیند و برمی‌گزیند. شاعر، با این هنر والا، با در اختیار گرفتن چند واژه متناسب و مربوط در یک بیت و ترکیب آنها در یک راستا، معانی بی‌بکر و بی‌بدیل و مضامینی نغز و ظریف و تصاویری زیبا و عالی می‌آفریند.

الگو و طرح ارائه‌شده براساس اشعار صائب، به عنوان شاعر شناخته‌شده مضمون‌آفرین سبک هندی، افزون بر اینکه به درک بهتر و عمیق‌تر مفاهیم و معانی و مضامین اشعار او کمک زیاد می‌کند، می‌تواند طرحی برای طبقه‌بندی عناصر مضمون‌ساز اشعار شاعران دیگر باشد و از آنجا که پرداختن به شعر صائب و طبقه‌بندی و الگوسازی عناصر مضمون‌ساز اشعار او، اولین قدم در این راستاست، بنابراین، ارائه این الگو، دربردارنده اکثریت عناصر مضمون‌ساز شعرای دیگر نیز هست و بیان دقیق و منظم آن، راه شناخت و فهم شعر دیگر شعرا، به‌ویژه عناصر مضمون‌ساز اشعار آنها، را هموار می‌سازد.

کتابنامه

- دریا گشت، محمدرَسُول. 1371. صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی. تهران: قطره.
سجادی، علی محمد. 1373. صائب تبریزی و شاعران معروف سبک هندی. تهران: پیام نور.

شمیسا، سیروس. 1377. فرهنگ اشارات ادبیات فارسی. تهران: فردوسی.

_____ . 1381. نقد ادبی. تهران: فردوسی.

صائب تبریزی . 1345. دیوان اشعار. با مقدمه امیری فیروز کوهی. تهران: انجمن آثار ملی.

_____ . 1370. دیوان اشعار. به کوشش محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.

فرهنگ معین.

قهرمان. محمد. 1376. برگزیده اشعار صائب و دیوان اشعار دیگر شعرای معروف سبک هندی. تهران: سمت.

کریمی. امیربانو. 1375. دویست و یک غزل صائب. تهران: زوار.

گلچین معانی. احمد. 1364. فرهنگ اشعار صائب. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

لغت نامه دهخدا.

محمدی، محمدحسین. 1374. بیگانه مثل معنی. تهران: میترا.